

چکیده

بینامتنی ارتباط میان گفته‌های ادبی را نمایان می‌سازد و با کمک آن، می‌توان به مقایسه داستان کوتاه «سه قطره خون» اثر صادق هدایت و قطعه شعری به نام «سه قطره خون روی برف» در پرسوال یا داستان گراآل اثر کترین دوتروا پرداخت. داستان هدایت در تیمارستان شروع می‌شود، خون قناری یا گربه‌ای که قناری را گرفته است، به زمین می‌ریزد و دختری که به راوی نظر دارد با مرد دیگری (عباس) می‌رود. داستان در خانه سیاوش به پایان می‌رسد، خون گربه‌ای دیگر ریخته می‌شود و دختری که نامزد راوی است با سیاوش می‌رود.

داستان پرسوال، از محلی کم‌درخت در جنگل آغاز می‌شود، شاهینی خون غازی را بر زمین می‌ریزد. غاز دوباره به پرواز درمی‌آید، ولی پرسوال مدتی طولانی به سه قطره خون روی برف خیره می‌شود و به یاد چهره گلگون دلدار خود می‌افتد. سپس با رسیدن گوون و بردن پرسوال نزد شاه آرتور، داستان پایان می‌یابد.

واژه‌های کلیدی: بینامتنی، داستان، سه قطره خون، برف، گراآل.

بنا بر نظریه‌ای که ژولیا کریستوا در سال ۱۹۶۹ و رولان بارت در سال ۱۹۷۳ دربارهٔ بینامتنی ارائه می‌کنند، «هر متن ادبی، تنها با توجه به متونی قابل درک است که قبل از آن وجود داشته و بر آن تأثیر گذاشته‌اند» (پاویس ۱۹۹۷، ص ۱۷۸) بنابراین به مدد بینامتنی، می‌توان ارتباط موجود میان گفته‌های گوناگون ادبی را آشکار ساخت، زیرا هیچ گفته‌ای نمی‌تواند بی ارتباط با گفته‌های دیگر باشد.

شکلوفسکی با توجه به بحث‌های باختمین در مورد «منطق مکالمه» می‌نویسد: «هر قدر آشنایی ما با ادبیات گذشته بیشتر باشد، این نکته بر ما بیشتر روشن می‌شود که تقریباً هیچ موضوع و تصویری نیست که بدیع و بی‌سابقه باشد. چه بسا افرادی که شاعری را در ابداع مضامین و تصاویر جدید بی‌همتا می‌دانند. اما برای اهل فن روشن است که آن مضامین و تصاویر هم قبلاً گفته شده است. لذا مسأله در تصویر و موضوع نیست، در زبان است. یعنی عمده نوآوری و ابداع، در طرز بیان و استعمال زبان است» (شمیسا، ۱۳۷۸، ص ۱۵۳).

از سوی دیگر به گفته ژرار ژنت، گاه رابطهٔ متن متأخر (پیش‌متن)^۲ با متن متقدم (پس‌متن)^۳ به گونه‌ای است که «نمی‌توان آن را تفسیری و تأویلی دانست. بازگفت و نقل قول هم نیست، بل به گونه‌ای تکرار «پس‌متن» است (...). گاه در پیش‌متن یا «متن درجه دوم» به صراحت از متن نخست یا پس‌متن یا متن متقدم یاد می‌شود [...] اما موارد بسیاری هم می‌توان یافت که در پیش‌متن اشاره‌ای به پس‌متن نشده است. مثلاً در یولیس جویس و *انه‌اید* ویرژیل اشاره‌ای به ادیسه هومر، همچون متن قبلی یا پس‌متن نشده است. (ژنت پسوندهای *hyper* و *hypo* را با توجه به ریشه یونانی آن‌ها به کار گرفته است. نخستین از ریشهٔ «هوپیو» یونانی به معنای جلو و دومی از واژهٔ «هوپر» به معنای عقب. در زبان‌های اروپایی امروز، پیشوند *hyper* به معنای بیش از حد می‌آید که این معنا مورد نظر ژنت نیست) (کهنمویی‌پور، ۱۳۸۲، ص ۴۲۳).

در نظر داریم «سه قطره خون»، داستان کوتاه صادق هدایت (۱۳۳۰-۱۲۸۱) را با قطعه شعری از کرتین دوتروا^۴ (شاعر فرانسوی قرن دوازدهم میلادی، نویسندهٔ داستان‌های منظوم شوالیه گری) به نام «سه قطره خون روی برف»، (بخشی از پرسوال یا داستان گراآل)^۵ که به دلیل مرگ شاعر ناتمام ماند مقایسه کرده، به جنبه‌های بینامتنی موجود، اشاره کنیم و رابطهٔ متن متأخر (پیش‌متن) را با متن متقدم (پس‌متن) آشکار سازیم.

در هر دو داستان سه قطره خون بر زمین چکیده است. اما این خون بر زمین ریخته خون کیست و قرار است چه چیزی را نشان دهد؟ آیا عدد «سه» و واژهٔ «خون» به طور اتفاقی اختیار شده و یا بر منظوری خاص دلالت می‌کند؟ اینها پرسش‌هایی‌اند که سعی می‌کنیم پاسخی برای آن‌ها بیابیم.

بحث و بررسی

حکایت دو داستان:

برای یادآوری، ابتدا تحلیل کوتاهی از دو داستان هدایت و کرتین دوتروا ارائه می‌کنیم، سپس به مقایسهٔ آن‌ها می‌پردازیم.

- در آغاز «سه قطره خون» (۱۳۱۱) اثر هدایت می‌خوانیم، وقتی پس از یک سال انتظار و التماس، به راوی داستان، کاغذ و قلم داده می‌شود، «مابین خط‌های درهم و برهمی که روی کاغذ [می‌کشند] تنها چیزی که خوانده می‌شود اینست: سه قطره خون» (مجموعه‌ای از آثار هدایت، ۱۳۷۲، ص ۱۱۱). اما چرا تنها این سه کلمه بر روی کاغذ نقش می‌بندد؟

راوی می‌گوید: ناظم تیمارستان که دست تمام دیوانه‌ها را از پشت بسته، جلوی پنجره‌اش، قفسه، خاله، آویزان کرده است. «قفس خالی است چون گربه، فناری‌اش را گرفته» اما او به این امید قفس را گذاشته است «تا گربه‌ها به قفس بیایند و آن‌ها را بکشد» (همان، ص ۱۱۳). بنابراین، ناظم که گاهی خم می‌شود و پای درخت را با دقت می‌نگرد، آدم بی‌آزاری نیست. او در پی شکار گربه‌های محله است و از سر انتقام جویی برای آن‌ها دام گسترده است. «دیروز بود دنبال یک گربهٔ گل باقالی کرد؛ همین که حیوان از درخت کاج جلو پنجره‌اش بالارفت، به قراول دم در گفت حیوان را با تیر بزند» (همان، صص ۱۱۴-۱۱۳). اما آیا خونی که بر زمین ریخته، خون فناری است یا خون گربه؟ به نظر راوی، این خون گربه است «ولی اگر از ناظم بپرسند می‌گوید مال مرغ حق است».

عباس، یکی از بیماران تیمارستان نیز که تازه دو هفته است به آنجا آمده، شعری را که خود سروده می‌خواند و در مصراع آخر می‌گوید: «چکیده است بر خاک سه قطره خون». سپس دختری را که به راوی نظر دارد با خود می‌برد.

در بخش دوم، راوی یا میرزا احمد، با شنیدن صدای تیر به خانهٔ دوستش سیاوش می‌رود و پای درخت کاج «سه چکه خون تازه می‌بیند» (همان، ص

1 - Pavis

2 - Hypertexte

3 - Hypotexte

4 - Chrétien de Troyes

2 - Perceval ou Le conte du Graal

۱۱۶). اینجا نیز پای گربه در میان است؛ سیاوش با آب و تاب داستان عشق‌بازی گربه ماده‌اش نازی را با «گربه نر تیغه دیوار» حکایت می‌کند و می‌گوید: «شب پیاپی صدای گربه نر را شنیده، ولی شب سوم بی‌طاقت شده و با ششلول خود «در سه قدمی نشانه رفته»، تیری به سمت جفت نازی خالی کرده است و صبح روز بعد پایین درخت، سه قطره خون دیده است. سیاوش بار دیگر ششلول خود را برمی‌دارد و تیری در تاریکی می‌زند: «امروز که خانه خلوت بود آمدم همان جایی که گربه هرشب می‌نشیند و فریاد می‌زند نشانه رفتن (... تیر که خالی شد صدای ناله گربه را شنیدم و سه قطره خون از آن بالا چکید» (همان، ص ۱۱۹).

راوی نیز در برابر رخساره و مادرش که تازه وارد شده بودند، شهادت می‌دهد که سه قطره خون را به چشم خود دیده است، ولی می‌گوید که «سه قطره خون مال گربه نیست. مال مرغ حق است». سپس همان تصنیف عباس را می‌خواند که به این مصرع ختم می‌شد: «چکیده است بر خاک سه قطره خون» و می‌گوید که آن را خودش سروده است. (همان، ص ۱۲۰) آنگاه رخساره، نامزد راوی، دست سیاوش را می‌گیرد و با همدیگر می‌روند.

- در ابتدای داستان گراآل، نوشته کرتین دوتروا، مادر پرسوال، بیوه زنی از تبار شوالیه‌ها، کوشش می‌کند تا پرسوال را از پی‌گرفتن راه سه نفر از نزدیکانش، پدر و دو برادرش که جان خود را در این راه از دست داده بودند، باز دارد. اما پرسوال با مشاهده گروهی از شهبانان، پند مادر را فراموش کرده، به امید پیوستن به خیل شوالیه‌ها به دنبال آنان راه می‌افتد. وی پس از کشتن «شوالیه سرخ» و تصاحب سلاح‌های او، به دیگر شهبانان می‌پیوندد. ولی مادر، پس از رفتن او، از دنیا می‌رود.

پرسوال در محلی به نام بورپر^۶ (نام قصر بلانشفلور) با بلانشفلور^۷ (سپید گل) زیبارو ملاقات می‌کند، او را می‌بوسد و به درخواست دختر، قصر او را از دست غاصبان بیرون آورده، آرامش را به او بازمی‌گرداند. پرسوال به بهانه دیدار مادرش، آن زیبا رو را ترک می‌گوید و در ماجرای دیگر، در جنگلی خلوت، به محوطه باز و کم درختی می‌رسد. او نمی‌داند که شاه آرتور و تمام درباریان به جستجوی او آمده و در همان نزدیکی خیمه زده‌اند.

شوالیه جوان ناگهان درهوا شاهینی را می‌بیند که به غازی حمله ور شده، او را زخمی می‌کند، غاز بر زمین می‌افتد، از گردن او سه قطره خون بر زمین پوشیده از برف می‌چکد و پرنده دوباره به پرواز درمی‌آید. پرسوال خود را به محل حادثه می‌رساند و ساعت‌ها چشم بر این سه قطره خون می‌دوزد. او تمام روز را به تماشای سرخی خون روی برف می‌گذراند و به یاد چهره گلگون بلانشفلور می‌افتد. در این داستان قرون وسطایی، رنگ سرخ و سفید، زیبایی زنانه را تداعی می‌کند. دردوران کلاسیک نیز گل سرخ و زنبق سفید، زیبایی قهرمانان زن را نشان می‌دادند. چهره زنانه را نورانی توصیف می‌کردند. چشمانش همانند ستاره یا مشعل بود، گیسوانش چون طلا، گردنش سپید همچون زنبق یا برف تازه، دندانهایش چون عاج یا مرمر و گونه‌هایش سرخ و سفید، حتی زیباتر از گل سرخ بود (گایار^۸، ۲۰۰۲، ص ۲۹۹).

«پرسوال، با تکیه برنیزه خویش، به تماشا ایستاد.

درنظر او برف خون آلود به چهره دلدار می‌مانست.

او نیز در این اندیشه فرو رفت و روی سفیدش گلگون شد» (همان، ص ۲۹۰).

پرسوال چنان محو تماشاست که متوجه آمدن دو فرستاده شاه^۹ که برای بردن او آمده بودند، نمی‌شود و وقتی آن‌ها سعی می‌کنند به زور او را باخود ببرند، وی با یک ضربه نیزه هر دو را از پا در می‌آورد. اما سرانجام، فرستاده سومی، به نام گون^{۱۰}، از راه می‌رسد و او را با ملایمت به نزد شاه آرتور می‌برد و این واقعه پایان بخش این داستان می‌شود. داستان «سه قطره خون روی برف» که سیصد مصراع است، باورود پرسوال به مکان کم درخت جنگل آغاز می‌شود، پایان آن برخورد او با «گون» است. «سه قطره خون» هدایت از تیمارستان آغاز می‌شود و به خانه سیاوش خاتمه می‌یابد. اما اتاق سیاوش نیز، مانند اتاق دارالمجانین «به رنگ آبی است و تا کمرکش کبود»، به رنگی که نشان دهنده افسردگی راوی است. هر دو قسمت نیز با یک بوسه پایان می‌یابد، اما بوسه‌ای که رقیب از لب یار می‌رباید.

شبهت و تفاوت دو داستان

بدون تردید شبهت‌های فراوانی میان داستان کرتین و داستان هدایت وجود دارد. در هر دو داستان، بارها از «سه قطره خون» یاد می‌شود که بر زمین، زیر درخت کاج یا روی برف ریخته است. هربار نیز خون پرنده - قناری یا غاز - و یا خون گربه‌ای که بر زمین ریخته، یادآور چهره محبوب است. پرسوال، با دیدن قطرات خون روی برف به یاد سپیدگل می‌افتد و سه قطره خون زیر درخت کاج، احمد را به یاد دختر جفاکار می‌اندازد. او ابتدا به دختری بی‌نام، سپس به «رخساره» دل می‌بندد، دو دختری که به نظر می‌رسد، یکی باشند، عشق او را به هیچ انگاشته و دیگری را بر او ترجیح می‌دهند.

- 1- Beaurepaire
- 7 - Blanche fleur
- 8 - Gailliard
- 4 - Sagremor, Keu
- 5 - Gauvain

از نظر معنا شناختی، برخی بر این عقیده‌اند که هیچیک از دو رنگ سفید و سرخ باعث پریشانی خاطر پرسوال نمی‌شود، زیرا که در قرون وسطی چنین تأثیری را به رنگ سبز نسبت می‌دادند و بر این باور بودند که «دیوانگان دربار در قرن چهارده و پانزده، لباس زرد و سبز برتن می‌کردند» (پاستور، ۱۹۸۶، ص ۲۶). در داستان هدایت نیز دیوانگان لباس زرد پوشیده‌اند، حضور همیشه سبز درخت کاج احساس می‌شود و «راوی داستان سه قطره خون در واقع درگیر یک مشکل روانی است» (جهانگیر هدایت، ۱۳۸۱، ص ۸۰).

در برخی تعبیرها، برف‌ها قبل از رسیدن پرسوال به محل واقعه، آب می‌شوند، سه قطره خون محو می‌گردد و ارتباط او نیز با دختر دلخواهش قطع می‌شود. می‌توان نتیجه گرفت که عشق و برف هر دو ناپایدارند. عشق احمد نیز عشقی بی‌سرانجام است و با وجود این‌که از برف خبری نیست، او گرفتار عشقی گذران و ناپایدار است.

در قصه احمد در تیمارستان، راوی از «ناله‌های ترسناک» یک گربه خوابش نمی‌برد و «شب تا صبح از صدای گربه» بیدار است و عذاب می‌کشد. سیاوش نیز بیشتر از دو شب طاقت شنیدن صدای «مرنو مرنگر» را ندارد و شب سوم به گربه نر شلیک می‌کند. داستان هدایت بر اساس جنبه‌های دیداری و شنیداری بنا شده است، در حالی که در داستان کترین تنها بر جنبه دیداری تأکید می‌شود و پرسوال مدتی طولانی به سه قطره خون چشم می‌دوزد. هنگامی که پرسوال به قصر «شاه صیاد» وارد می‌شود، منظره دیگری چشمان او را خیره می‌کند. در جمع شاه و ملازمان، جوانی وارد تالار می‌شود که نیزه‌ای درخشان در دست دارد. حاضران با دقت نیزه او را نظاره می‌کنند، «از بالای نیزه، قطره‌ای خون می‌چکد».

قطره سرخی که تا دست جوان جاری بود» (گایار، ۲۰۰۲، ص ۳۰۳). دو جوان دیگر، شمع‌دان به دست، در پی او وارد می‌شوند و دختری زیبارو و آراسته، با «جام درخشان گراآل» در دست، به جمع آنان می‌پیوندد. پرسوال این صحنه را می‌بیند اما جرأت نمی‌کند مفهوم آن را جويا شود. زیرا به او آموخته بودند، اگر بخواهد به جامه شوالیه‌ها درآید، باید «از زیاد صحبت کردن اجتناب کند». او از این بیم دارد که اگر سؤال کند، «بی‌نزاکتی اش را براو خرده گیرند» (همان، ص ۳۰۴).

به همین خاطر لب به سخن نمی‌گشاید. اما بعدها در می‌یابد که آن دختر زیبا، جام مقدس گراآل را در دست داشته است، جامی که ژوزف، خون عیسی را در آن ریخت. پرسوال که ناظر بر عبور دسته ملازمان گراآل بود، چشمش به نیزه سفید می‌افتد که در نوک آن، قطره خونی جاری است. «سه قطره خون» روی برف‌ها و «یک قطره خون» در نوک نیزه، اگر از جنبه مسیحی و نمادین تأویل گردند، از یک سو عشق پرسوال به سپید گل، و از سوی دیگر شام آخر مسیح را که با موضوع گراآل مرتبط و جدانشدنی است، تداعی می‌کنند. در ذهن پرسوال عاشق، جای چهره دختر را تصویر نیزه خون آلود و تصویر گراآل، می‌گیرد و باعث می‌شود که پرسوال از عشق به معنویت دست یابد (همان، ص ۲۹۲).

در «سه قطره خون»، احمد میرزا نیز، ناگزیر است در تیمارستان، یک سال خاموش بماند. هرچه التماس می‌کند، به او کاغذ و قلم نمی‌دهند. گویی نوشتن، فکر کردن و حرف زدن، برای او ممنوع شده و عادت آن نیز از سرش افتاده است. به همین خاطر سرانجام وقتی کاغذ و قلم به دستش دادند، او تنها توانست سه کلمه بر روی کاغذ بنویسد، عبارتی فشرده، کوتاه و پرمعنا. او چکیده و عصاره تمام افکار «درهم و برهم» خود را این چنین بر روی کاغذ منتقل ساخت: «سه قطره خون». در صفحات بعد سعی خواهیم کرد با تکیه بر نظریه فروید، تعبیری برای این نوشته بیابیم.

عدد سه

افلاتون می‌گوید «ترکیب دو عامل با یکدیگر زیبایی نمی‌آفریند. رشته سومی باید، تا آن‌ها را به هم پیوند دهد». همانگونه که مشاهده شد، در داستان گراآل به عدد «سه» چندین بار اشاره می‌شود. پرسوال «سه تن» از اعضای خانواده اش، پدر و دو برادرش را در جنگ از دست داده است. شاه آرتور «سه نفر» را برای آوردن پرسوال می‌فرستد و سومین نفر است که موفق به آوردن او می‌شود. پرسوال نیز تمام روز چشم از «سه قطره خون» بر نمی‌دارد. سیاوش، پس از دو شب تحمل صدای گربه، شب سوم تیری به سمت او خالی می‌کند و با ششلول خود «در سه قدمی» نشانه می‌رود. مرغ حق نیز که «سه گندم» از مال صغیر خورده، هرشب آن قدر ناله می‌کند که «سه قطره خون» از گلویش بچکد.

علاوه بر این‌ها، در داستان هدایت، سخن از عشقی مثلثی شکل در میان است. در تیمارستان زن و مرد و دختر جوانی - یعنی سه نفر - به دیدن عباس می‌آیند. دختر به راوی می‌خندد، پیداست که او را دوست دارد، ولی عباس دختر جوان را به کناری می‌کشد و می‌بوسد. یکبار دیگر چنین صحنه‌ای رخ می‌دهد و در بخش دوم نیز همان عشق مثلثی شکل، همچون عشق در تراژدی‌های کورنی و راسین، نمایان می‌شود. رخساره که دختر عموی سیاوش و نامزد راوی است، دست سیاوش را می‌گیرد و می‌خندد و یکدیگر را در آغوش گرفته می‌بوسند.

در هر دو بخش، بوسه‌ای باعث حسرت خوردن راوی می‌شود و او است که همچنان نظاره‌گر ناکامی خویش باقی می‌ماند.

هدایت از عدد «سه» به شیوه‌های گوناگون بهره می‌گیرد. در داستان زنده بگور، به مدد ضرب‌آهنگی سه گانه، بر بی‌فایده بودن و سبب ناکامی خود کشی تأکید می‌ورزد: «غذا نخوردم، خودم را سرما دادم، سرکه خوردم» (مقدمه محمد بهارلو، ۱۳۷۹، ص ۸۴) یا این‌که می‌نویسد: «در زندگانی آدم باید یا «فرشته» بشود یا «انسان» و یا «حیوان»، من هیچکدام از آن‌ها نشدم» (همان، ص ۹۱).

در داستان کوتاه دیگری به نام کاتیا، راوی به همراه خانواده «سه نفری» مهندسی روسی و همسر و فرزندش، به قصد گردش به کوهستان می‌رود و شرح ماجرا را چنین می‌دهد: «سه روز» گردش ما طول کشید. در کوه «سه ستون» که قلّه آن به شکل «سه شقه» در آمده بود رفتیم. (مجموعه‌ای از آثار هدایت، ۱۳۷۲، ص ۳۲۰).

بنابراین چنین به نظر می‌آید که انتخاب عدد «سه» بدون دلیل نبوده است و رازی در به کارگیری این عدد نهفته است. اما مفهوم آن چیست؟ آیا استعاره‌ای برای ارضاء امیال جنسی نیست؟

هانری کوربن در کتاب خود «جسم معنوی و زمین آسمانی»، دنیایی سه گانه را ترسیم می‌کند:

- دنیای قابل درک و غیرقابل باز نمود (التون)

- دنیایی قابل تصور، دنیای روح، غیر مادی ولی مری

- دنیای محسوس، دنیای مادی انسان (ر. ک. نماد اعداد نزد مصریان باستان)^{۱۲}

اقوام مختلف برای عدد «سه» ارزش خاصی قائل بوده‌اند. یونانیان باستان برای خود: «سه منزل» در نظر گرفته‌اند: آسمان، زمین، دوزخ؛ سرنوشت انسان را در دست «سه الهه» (پارک‌ها) قرار دادند و سگی «سه سر»^{۱۳} را دربان دوزخ کرده‌اند. در دنیای مسیحیت، «سه» عددی است کهن الگویی. «سه پادشاه» مغ، مظهر «سه وظیفه» اند (شاه، پیامبر، کشیش). در داستانی شرقی که مارکوپولو نقل می‌کند آمده است که جوانترین مغ‌ها عیسی را کودک را می‌بینند، دومین آن‌ها، عیسی را مردی پخته می‌یابد و سومین مغ، عیسی را سالخورده می‌بیند. حضرت عیسی «سه روز» در خانه یا باغی^{۱۴} دست به دعا برمی‌دارد، در روز موعود «سه نفر» بر چوبه دار مصلوب می‌شوند، او روز «۳ آوریل»، «ساعت ۳» در «سی و سه سالگی» دار فانی را وداع می‌گوید و «روز سوم» به حیاتی دوباره دست می‌یابد (ژولین^{۱۵}، ۱۹۸۹، صص ۴۱۴-۴۱۳).

از سوی دیگر عدد «سه» نشان دهنده تثلیث است که به صورت‌های مختلف، سه دایره درهم، سه شمع، سه صلیب، سه خاج، سه خورشید یا سه رنگ مشخص می‌گردد: پدر (سفید)، پسر (آبی)، روح القدس (قرمز)، (همان، ص ۴۱۱). در این نماد سه‌گانه، رنگ سرخ، رنگ خون، برای نشان دادن لقاح مقدس، انتخاب شده است «پوارون»، یکی از مفسران «سه قطره خون روی برف»، ارتباطی میان بدن بیضی شکل و صورت بیضی بلاشفلور که با خون رنگین شده است، برقرار می‌کند، سه قطره خون را «نشانه عرفانی تثلیث» می‌داند و این نحوه نگارش را «نمادین» می‌خواند (پوارون^{۱۶}، ۱۹۸۶، ص ۲۰۲). البته به منظور سهولت کار می‌توان مانند بسیاری از منتقدان، برای «سه قطره خون» مفهومی نمادین قائل شد.

تعبیر جنسی

اما اگر بخواهیم با پیروی از دیدگاه فروید در زمینه احساسات سرکوب شده، که منشایی ناخودآگاه دارند، «تعبیری جنسی» برای خون بر زمین ریخته ارائه کنیم، به منظور روشن‌تر شدن مطلب به داستان منظوم دیگری به نام *تریستان و ایزو* اثر برول^{۱۷} اشاره می‌کنیم که پس از داستان گراآل و با «گرته برداری» از آن نوشته شد. در هر متن نشانه‌هایی از متن پیشین وجود دارد، در این داستان نیز می‌توان برداشتی مشابه با دو داستان دیگر مورد مطالعه، داستان هدایت و کرتین، ارائه کرد.

در *داستان تریستان*، گورزادی برای تریستان دام می‌گسترد تا رابطه او با ایزو^{۱۸} را بر مارک، پادشاه کورنوای^{۱۹} آشکار سازد. وی در فاصله تخت تریستان با تخت شاه و ملکه، بر زمین آرد می‌پاشد و نیمه شب شاه را از اتاق خارج می‌کند. تریستان پا بر زمین نمی‌گذارد و به طرف تخت ایزو جست می‌زند. اما زخم پایش سر باز می‌کند و آرد بر زمین ریخته و ملافه های تخت را رنگین، و شاه را متوجه خیانت می‌کند.

حملة ناگهانی شاهین به غاز، در *داستان گراآل*، باعث زخمی شدن غاز می‌شود. در تیمارستان، یک بار گربه‌ای به قناری ناظم حمله برده او را می‌گیرد،

12 - [Http:// www. Users. ch/cathjack/egypte...](http://www.Users.ch/cathjack/egypte...)

2- Cerbère

3- Gethsemani

15 - Julien

16 - Poirou

2- Bérrou

18- Iseut

4- Cornouailles

بار دیگر گریه نر جفت خود را یافته، با او به «عشق‌بازی» می‌پردازد و گریه ماده با به دهان گرفتن «سر خون آلود خروس»، وحشی می‌شود. البته ارتباط دیرینه میان عشق و شکار، خون و کشش جسم، را نمی‌توان از نظر دور داشت. هر جا نیز که از عشق سخنی در میان است، چاشنی حسادت نیز به آن افزوده می‌شود. راوی ناکام «سه قطره خون»، امیال سرکوب شده خود را در قالب آمیزش دو گریه به نمایش در می‌آورد و به خاطر علاقه ای که به گریه ماده دارد، به گریه نر حسادت می‌ورزد و به منظور انتقام جویی، به طرف او شلیک می‌کند. از آنجا که جلوه‌های دیداری در این سه داستان قوی است، تأکید بر، جنبه‌های نمادین در آن‌ها نیز شاید به همین دلیل صورت گرفته باشد.

به گفته تودورف^{۲۰} وقتی در یک رمان اروپایی قرن نوزدهم، X به Y حسادت می‌ورزد، حالات گوناگونی ممکن است پیش آید:

« X تارک دنیا می‌شود»، «X دست به خودکشی می‌زند»، «X به Y اظهار عشق می‌کند»، «یا اینکه X به Y صدمه می‌زند». (اما در قصه‌های هزار و یکشب [که می‌توان به دیگر داستان‌های شرقی نیز تعمیم داد]، تنها یک امکان وجود دارد و وقتی X به Y حسادت می‌کند، به این معنی است که به او صدمه خواهد زد (تودورف، ۱۹۸۰، ص ۳۵).

به کلامی دیگر، تودورف قصد دارد تفاوت طرز فکر را در داستان‌های شرقی و غربی نمایان سازد. به عقیده او در داستان‌های شرقی - که هزار و یک شب نمونه‌ای از آن‌هاست - وقتی شخصی به شخص دیگر حسادت می‌ورزد، به جای هر گونه کوشش در ایجاد صمیمیت و جلب محبت، یا کناره‌گیری و دوری از عامل برانگیزاننده حسادت، و یا فداکاری، قبل از هر چیز به فکر انتقام جویی می‌افتد. بنابر این تعریف، واکنش سیاوش نیز که در پی صدمه رساندن به گریه نر بر می‌آید، واکنشی کاملاً شرقی است.

نتیجه‌گیری

همانطور که مشاهده شد در داستان هدایت و پرسوال، وقتی صحبت از «سه قطره خون» به میان می‌آید، چهره زبانه تداعی می‌شود و رابطه‌ای کنایی ولی آشکار به وجود می‌آورد. با بررسی متن مشخص می‌گردد که «سه قطره خون بر زمین ریخته»، میل نهفته و سرکوب شده‌ای است که به شکلی تمثیلی در رفتار حیوانات نمایان می‌شود و کشش جسم را نشان می‌دهد:

« شاهین خود را به غاز می‌زند، او را به عقب می‌راند، به زمین می‌اندازد اما شتابان دور می‌شود، از گرفتن و فشردن او صرف نظر می‌کند» (گایار، ۲۰۰۲، ص ۲۰۹).

وقتی پرسوال خود را به محل واقعه می‌رساند، غاز به پرواز درآمده و او روی برف‌ها اثر خونی را می‌بیند که هنوز بر جای مانده است. احمد نیز «روزی پیوندی عاطفی داشته است و از دست رفته است و آنچه مانده است داغ این ناکامی است، نقشی در ذهن، نقش خالی یک دلبستگی» (جهانگیر هدایت، ۱۳۸۱، ص ۴۴).

می‌دانیم که تمام ملت‌ها برای اعداد و نقش آن‌ها اهمیت فراوانی قائل شده‌اند. فیثاغورث «اعداد را ملکوتی» می‌دانست و «همه چیز را ناشی از عدد» تلقی می‌کرد. او عقیده داشت که اعداد دارای شخصیت‌اند و به مثابه نیرویی، «تداوم جاودانی عالم را حفظ می‌کنند» و باعث ایجاد نظم و قاعده و موسیقی می‌شوند (ژولین، ۱۹۸۹، ص ۲۴۳).

اگر مانند بسیاری از مفسران آثار هدایت، بپذیریم که «در واقع ناظم، عباس و سیاوش، همه جلوه‌هایی از شخصیت متناقض و پیچیده میرزا احمد خان [راوی] اند» (میرعابدینی، ۱۳۸۰، ص ۱۰۳)، درست مانند این که راوی در برابر «آینه سه تکه ایستاده باشد» (جهانگیر هدایت، ۱۳۸۱، ص ۴۳)، باید اذعان کنیم که آن‌ها «خود دیگر» راوی‌اند، آن «خودی» که او می‌خواست باشد، عکس‌برگردان‌هایی که تمایل داشت، خود او باشند. به گفته پل ریکور «کوتاهترین راه میان خود، تا به خود، کلام دیگری است» (پاژو^{۲۱}، ۲۰۰۱، ص ۱۰۶) و شاید هم شخصی دیگر باشد. وقتی عباس و سیاوش، دست در دست دختر دلخواه خود دور می‌شوند، راوی که شاید می‌توانست کامروا شود، با حسرت به تماشای این منظره می‌ایستد، در دل آرزو دارد که جای آن‌ها باشد و به وصال دلدار نائل آید. خون بر زمین ریخته نیز بیانگر این خواسته قلبی اوست. اما ظاهراً راوی در عشقی افلاطونی می‌سوزد و مانند شاعران رماتیک، با رنج و اندوه خود دمساز است، از خود آزاری دست بر نمی‌دارد، از دگر آزاری ابایی ندارد و حتی نمی‌تواند خوشی دو گریه را نیز تحمل کند.

پرسوال دختر را در آغوش می‌گیرد و می‌بوسد، لیکن به بهانه ای از او جدا می‌شود، حمله شاهین به غاز او را به فکر وصال می‌اندازد و این اندیشه او را چنان متقلب می‌سازد که گذشت زمان را فراموش می‌کند.

پرش تریستان، از تختی به تخت دیگر نیز که به منظور پیوستن به ایزو انجام می‌گیرد، نمونه دیگری است از کشش جسم. با این تفاوت که در داستان اخیر، ایزو به همسری پادشاه کورنوا در آمده است. اما این دو دل‌داده، ندانسته چند جرعه‌ای از معجون عشق نوشیده‌اند و بی‌اختیار به سوی یکدیگر کشیده می‌شوند. هیچیک بدون دیگری قادر به ادامه زندگی نیست. عشقی سوزان، تریستان و ایزو را به یکدیگر پیوند می‌دهد که خون بر زمین ریخته رازگشای آن

در نتیجه با «تفسیر و تحلیل یک متن از طریق متن دیگر» (فرامتنی)^{۲۲} می‌توان به «هر گونه ارتباطی که متن B (پیش‌متن) را به متن A (پس‌متن) [...] مربوط می‌گرداند و آن را پیشامتنی می‌نامند، دست یافت». همان‌گونه که قبلاً اشاره شد «*انه اید* اثر ویرژیل و *اولیس* اثر جویس، دو پیش‌متن از یک پس‌متن یعنی *اودیسه* هومر هستند» (کهنمویی پور، ۱۳۸۲، صص ۴۲۰-۴۱۹).

بدین سان «سه قطره خون» هدایت و تریستان و ایزو اثر برول، دو پیش‌متن می‌گردند برای داستان *گراآل* و قصه «سه قطره خون روی برف» که بخشی است از آن داستان.

البته این بدان معنا نیست که هدایت حتماً از آن داستان‌ها بهره برده باشد. اما بعید نیز به نظر نمی‌رسد که با توجه به شناختی که او از ادبیات فرانسه داشته است، با این متون آشنایی پیدا کرده باشد. اما آنچه که در داستان «سه قطره خون» قابل توجه و حائز اهمیت است، شیوه گفتار و به کارگیری زبان است. همان‌گونه که شکلوفسکی اظهار می‌دارد «متون گذشته با متون امروز و متونی که فردا نوشته خواهند شد ارتباط دارند و بین آن‌ها مکالمه است» و ابوهلال عسکری در این باره گفته است که معنی را دگرگونه کردن و «بهتر از اولی ارائه دادن، هنر است» (شمیسا، ۱۳۷۸، ص ۱۵۴).

منابع

- ۱- بهارلو، محمد (گردآورنده)، *مجموعه ای از آثار هدایت*، تهران، نشر طرح نو، ۱۳۷۲.
- ۲- بهارلو، محمد (انتخاب و مقدمه)، *عشق و مرگ در آثار صادق هدایت، سه قطره خون*، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۹.
- ۳- شمیسا، دکتر سیروس، *نقد ادبی*، چاپ سوم، تهران، فردوس ۱۳۷۸.
- ۴- کهنمویی پور، دکترزاله، خطاط، دکتر نسرین، افخمی، دکتر علی، *فرهنگ توصیفی نقد ادبی*، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۱.
- ۵- میرعابدینی، حسن، *صد سال داستان‌نویسی در ایران*، تهران، نشر چشمه، ۱۳۸۰.
- ۶- هدایت، جهانگیر (مقدمه و گردآوری)، *صادق هدایت، سه قطره خون*، چاپ دوم، تهران، نشر چشمه، ۱۳۸۱.
- 7- Gailliard, Michel. *Poétique*, Septembre Seuil, 2002.
- 8- Julien, Nadia, *Dictionnaire des symboles*, Marabout, 1989.
- 9- Pageaux, Daniel- Henri, *La littérature générale et comparée*, Armand Colin, 2001.
- 10- Pastoureau, Michel, *Figures et couleurs, Etudes sur la symbolique et la sensibilité médiévale*, à L'âge du symbole (XII^e Siècle), Le Léopard d'or, 1986.
- 11- Pavis, Patrice, *Dictionnaire du théâtre* Puf, 1997.
- 12- Todorov, Tzvetan, *Poétique de la prose*, Editions du seuil, 1980.